بررسی محکم و متشابه در قرآن

میر شمسی، صدیقه

چکیده

قرآن کریم مشتمل بر محکمات و متشابهات است، محکم کلامی است که دلالتش واضح و صریح است و از ظاهر آن، علم به مراد و مقصود حاصل می‏شود و اصل و اساس قرآن را تشکیل می‏دهد.

متشابه کلامی است که بار معانی مختلفی را در بر دارد و مقصود از آن واضح و روشن نیست مگر با تحقیق و دقت نظر و ارجاع به محکمات.

کلید واژه‏ها

محکم و متشابه، تأویل و تفسیر، اجمال، تبیین، ظاهر، نصّ، مشکل.

مقدّمه

قرآن کریم کلمات الهی است که بر نبیّ اکرم(ص)از طریق وحی برای فهم عموم مردم نازل شده و تعالیم آن عمومی است، اما عمومی بودن قرآن بدین معنا نیست که همه افراد به طور یکسان از آن بهره‏مند شوند، بلکه معارف آن دارای مراتب و درجاتی است که هر کس به میزان استعداد و ظرفیت خود از آن بهره می‏گیرد.قرآن کریم برای القای معانی عالی، روشی در پیش گرفته که عوام و خواص هر دو گروه از آن بهره بگیرند، بسیاری از معارف بلند مرتبه قرآن در قالب مثل ارائه شده تا عامه مردم به ظاهر آن و دانشمندان به حقیقتی که در وراء مثال نهفته است توجه نمایند.

القاء معانی و فهمانیدن آن به انسان جز از راه معلومات ذهنی وی میّسر نیست.برای همین قرآن مجید با آن معانی و مفاهیم عالی در قالب الفاظ و کلمات متداول در بین عربها که برای رفع احتیاجات مادی آنها وضع شده بود، جهت هدایت و سعادت ابناء بشر عرضه گردید، منتها بعضی از این عبارات صریح و روشن و مقصود و مراد از آن دانسته می‏شود و بعضی این طور نیست و باید چیزی که معنای آن را روشن کند، بدان منظم گردد و چه بسا با تدّبر و تأمل معانی و مقاصد آن دانسته شود، برای همین قرآن کریم شامل آیات محکمات و آیات متشابهات است و محکمات قرآن دلالت‏شان واضح و روشن است و از ظاهر آن علم به مراد حاصل می‏شود ولی متشابهات این طور نیست.

بحث اصلی این است که آیا متشابهات قرآن برای هیچ کس قابل فهم نیست و یا برای همگان قابل فهم است و می‏توان با اجتهاد، معانی و مرادات آنها را کشف کرد یا اینکه فهم آن مختص راسخون در علم است؟

محکم در لغت

در لسان العرب آمده:«المحکم الذی لا اختلاف فیه و لا اضطراب».(همانجا، 2/129) در مجمع البیان آمده:«محکم از احکام به معنای استواری است».(همانجا، 2/698)

حکم اصلش منع و بازداشتن برای اصلاح است و لگام و دهانه حیوان را نیز«حکمه» نامیده‏اند.

محکم در لغت، از حکم به معنای منع برای اصلاح و جلوگیری از فساد است، احکام به معنای اتقان و استوار کردن است و حکیم کسی است که مانع از فساد است.(قرشی، 1/160)

متشابه در لغت

متشابه از«شبه»و شبه و شبه و شبیه، حقیقت معنی آن در همسانی و مشابهت از جهت کیفیت است و شبهه آن است که چیزی از دیگری که میانشان همسانی و مشابهت است، تمیز داده نشود.(راغب، مدخل شبه)

تشابه در قرآن بر دو وجه آمده:

1.به معنای شبیه و همانند که بر دو قسم است:

الف)همانندی معنوی مانند:«اللّه نزّل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی» (الزّمر، 23)که مقصود شباهت داشتن هر قسمت با قسمت دیگر از نظر خوبی و درستی و عدم ایراد و تناقض است و نیز از نظر معجزه بودن.

ب)همانندی ظاهری، مانند:«قالوا هذا الذی رزقنا من قبل و اتوا به متشابها» (البقره، 25)و نیز:«و الزیتون و الرمّان متشابها و غیر متشابه»(الانعام، 141)

2.متشابه به معنای شبه برانگیز که این هم بر دو قسم است:

الف)معنوی مانند:«...و اخر متشابهات فامّا الذین فی قلوبهم زیغ فیتّبعون ما تشابه...»(آل عمران، 7)

ب)ظاهری مانند:«قالوا ادع لنا ربّک یبّین لنا ما هی ان البقر تشابه علینا» (البقره، 70)

محکم و متشابه در اصطلاح

مرحوم شیخ طوسی گفته است:محکم کلامی است که دلالتش واضح و آشکار است و از ظاهر آن علم به مراد و مقصود بدون قرینه حاصل می‏شود، مانند:«انّ اللّه لا یظلم الناس شیئا».و متشابه کلامی است که از ظاهر آن مراد و مقصودش دانسته نمی‏شود تا این که چیزی که معنای آن را روشن نماید، بدان منظم گردد.(همو، 2/395)

مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی گفته است:محکمات، یعنی«احکمت عباراتها...» زیرا از اجمال محفوظ است.متشابهات، محتملات هستند و مقصود از آن روشن نمی‏شود مگر بعد از فحص و دقت نظر تا فضل علمای الهی در استنباط معانی آن آشکار شود و متشابهات به محکمات باز گردانده می‏شود.(همو، 1/246)

اقسام محکم و متشابه در قرآن

دلالت آیات قرآن بر محکم و متشابه بودن آیات، بر سه قسم است:

1.خداوند تعالی در آیاتی تمام قرآن را به محکم بودن توصیف فرموده است، مانند:

«الر، کتاب احکمت آیاته».(هود، 1)و نیز:«الر، تلک آیات الکتاب الحکیم»(یونس، 1)

2.در آیه‏ای تمام قرآن را متشابه توصیف کرده است:مانند:«الله نزّل احسن الحدیث کتابا متشابها».(زمر، 23)

3.و در آیه‏ای، قرآن کریم به این که بعضی از آیات آن محکم و بعضی متشابه است، وصف شده است، به این صورت که:«هو الذی أنزل علیک الکتاب منه ایات محکمات هنّ امّ الکتاب و اخر متشابهات...».(آل عمران، 7)

مقصود از محکم بودن تمام آیات، استواری مطالب و عدم تناقض و اختلاف است و مقصود از متشابه بودن تمام قرآن، شباهت داشتن هر قسمت آن با قسمت دیگر از نظر خوبی و درستی و عدم ایراد و تناقض برخی با برخی دیگر است و نیز از نظر معجزه بودن همه آیات و این که بعضی از آیات، بعضی دیگر را تصدیق می‏کنند، در این دو قسم معنای لغوی محکم و متشابه مورد نظر است.

اما آیه سوم صراحت دارد که در قرآن هم آیات محکم وجود دارد و هم متشابه که این قسم با معنای اصطلاحی مطابقت دارد و مورد بحث ما نیز همین قسم است.(اقتباس از مجمع البیان، 2/702، تفسیر کبیر، 7/167، اتقان، 2/299)

از جمله مباحثی که در بحث محکم و متشابه مطرح است تأویل آیات متشابه است، در این جا ابتدا تأویل و معانی آن در قرآن بررسی می‏شود و پس از آن پیرامون تأویل متشابهات بحث می‏شود.

مقصود از تأویل چیست؟

تأویل از ماده«أول»، در لغت برگشت دادن و برگشتن است.

راغب گفته است:تأویل از«أول»به معنی رجوع و بازگشت به اصل است و«مؤئل»مکان و جای بازگشت است، و«تأویل»ردّ کردن چیزی به سوی غایت و مقصودی است که اراده شده چه از راه علم و چه از راه عمل.(همو، مدخل اول)در مجمع البحرین نیز آمده:تأویل، ارجاع کلام و برگرداندن آن از معنای ظاهر به معنای غیر ظاهر است.(همانجا، 5/312)

تأویل در اصطلاح

در تفسیر ابو الفتوح چنین آمده:تأویل، برگرداندن آیه است از معنای محتمل به معنای دیگر، بنا به توافق ادّله و قرائن.(همانجا، 1/14)

آقای معرفت می‏گوید:تأویل در اصطلاح به دو معنا است:

1.به معنای توجیه متشابه(شبه برانگیز)خواه متشابه کلام باشد، خواه عمل؛تأویل به این معنا مخصوص متشابهات است.

2.به معنای بطن که در مقابل ظهر است و تأویل به این معنا برای تمام قرآن است، زیرا قرآن ظاهر و باطنی دارد که چه بسا به هفت بطن می‏رسد.(همو، 3/30)

در تفسیر عیاشی از فضیل بن یسار روایت شده که:«سألت ابا جعفر(ع)عن هذه الروایه: ما فی القرآن آیة الاّ و لها ظهر و بطن، و ما فیه حرف الاّ و له حدّ و لکلّ حدّ مطلع، ما یعنی بقوله:ظهر و بطن؟قال:ظهره تنزیله و بطنه تأویله، منه ما مضی و منه ما لم یکن بعد، یجری کما یجری الشّمس و القمر، کلّما جاء منه شی‏ء وقع، قال اللّه:و ما یعلم تأویله الاّ اللّه و الراسخون فی العلم، نحن نعلمه»؛(همانجا، 1/11)یعنی:از حضرت امام محمد باقر (ع)درباره این روایت سؤال کردم:هیچ آیه‏ای در قرآن یافت نمی‏شود مگر آن که برایش ظاهر و باطنی است و هیچ حرفی در آن نهاده نشده مگر آن که برایش حدی و هر حدی هم دارای نظرگاهی است، مقصود رسول الله(ص)از ظاهر و باطن چیست؟حضرت فرمود:ظاهر قرآن تنزیل و باطن آن تأویل آن است، از آن چیزهایی گذشته و چیزهایی هنوز مصداق پیدا نکرده، قرآن چون خورشید و ماه، سیر و جریانی دارد که در سیر خود به هر فرد از مصادیقش برسد، در آن مستقر می‏شود، خداوند تعالی فرمود:به تأویل آن جز خود و راسخان در علم کس دیگر دانایی ندارد، آری ما آن را می‏دانیم.

امام(ع)مفاهیم کلی قرآن را به جریان خورشید و ماه تشبیه کرده، یعنی همان گونه که آفتاب و ماه همیشه در جریان‏اند و هر روز از نو پدید می‏آیند، مطالب قرآنی نیز برای همیشه جریان دارد و با گذشت زمان کهنه و باطل نمی‏گردد.

فرق بین تفسیر و تأویل

در تفسیر مجمع البیان آمده:تفسیر، کشف مراد از لفظ مشکل، و تأویل، برگرداندن یکی از محتملات است به آنچه مطابق ظاهر باشد، و تفسیر بیان است.(همانجا، 1/80)و به عقیده دیگری:«تفسیر کشف قناع از لفظ مشکل یعنی مبهم است خواه متشابه باشد یا نه و تأویل ارجاع کلام متشابه است به یکی از محتملات عقلایی آن و دفع شبهات از پیرامون آن».(معرفت، التمهید، 3/9)

راغب اصفهانی می‏گوید:«تفسیر اعم از تأویل است و اغلب موارد استعمال تفسیر در الفاظ است و موارد استعمال تأویل در معانی، تفسیر غالبا در مفردات الفاظ به کار می‏رود و تأویل در جمله‏ها.استعمال تفسیر در الفاظ غریب همچون«بحیره و سائبه و وصیله»(المائده، 103)است و یا در تبیین و شرح آن مانند تفسیر«صلوة و زکوة»در«اقیموا الصلوة و اتوا الزکاة» (البقره، 43)و یا در کلامی که متضمن قصه‏ای باشد که جز با دانستن آن، مقصود فهمیده نمی‏شود مانند آیه‏«انّما النسی‏ء زیادة فی الکفر»(التوبه، 37)که باید قصه نسی‏ء (1) که از رسوم جاهلی است دانسته شود تا مراد آیه واضح گردد».(همو، )

موارد استعمال تأویل در قرآن و معانی آن

لفظ تأویل در قرآن 17 بار در 15 آیه ذکر شده است.

(1)-نسی‏ء در آیه مذکور به معنای تأخیر است و آن رسمی بوده در جاهلیت که اگر جنگ تا ماه‏های حرام ادامه پیدا می‏کرد، جنگ را ادامه می‏دادند و در عوض از ماه‏های غیر حرام به همان مدت جنگ را حرام اعلام می‏کردند.

با توجه به آیات مذکور و با دقت در موارد استعمال تأویل در آیات و اقوال علما درباره آن، معلوم می‏شود تأویل دارای وجوه مختلفی از معانی است.اگر چه مآل و بازگشت همه آنها به یک حقیقت است، از جمله:

1.تحقّق خارجی امر یا اموری اعم از دنیوی و اخروی چنانکه می‏فرماید:«هل ینظرون الاّ تأویله، یوم یأتی تأویله یقول الذین...»، (الاعراف، 53)در این آیه تأویل به معنای وقوع خارجی وعده‏های قیامت است.و نیز:«بل کذّبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لمّا یأتهم تأویله»، (یونس، 39)در این آیه مقصود از تأویل وقوع خارجی واقعیت‏ها اعم از دنیوی و اخروی است.(قرشی، 2/699)

2.به معنای علّت و غرض و بیان صور اصلی در این باره آمده است:«سأنبّئک بتأویل ما لم تستطع علیه صبرا».(الکهف، 78)و نیز:«ذلک تأویل ما لم تسطع علیه صبرا».(همانجا، 82) 3.نتیجه و عاقبت امر مانند آیه:«و أوفوا الکیل اذا کلتم و زنوا بالقسطاس المستقیم ذلک خیر و أحسن تأویلا».(الاسراء، 35)که در این آیه تأویل به معنای نتیجه و عاقبت امر است.

4.تعبیر خواب مانند آیه:«و کذلک یجتبیک ربّک و یعلّمک من تأویل الاحادیث».(یوسف، 6)

5.رأی باطل و مطابق میل خود چنانکه می‏فرماید:«فأمّا الذین فی قلوبهم زیغ فیتّبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء تأویله».(آل عمران، 7)

ضمنا تأویل در معانی دیگری هم استعمال شده از جمله:

1.به معنای کشف غوامض و آنچه مردم از درک آن عاجزند و در این صورت مترادف با تفسیر است، چنانچه بعضی از مفسّرین تأویل و تفسیر را یکی دانسته‏اند.(از قول طباطبائی، 3/46)

2.مقصود از تأویل، دست کشیدن از معنای ظاهری و ارجاع آن به معنای خفی آن است؛به عبارت دیگر حمل لفظ بر معنای مرجوح بنا به ادّله عقلی را تأویل می‏گویند:«التأویل ارجاع الکلام و صرفه عن معنی الظاهری الی معی أخفی منه»(طریحی، 5/312)معنای اخیر بیشتر در بی‏متأخرین شهرت دارد.

از میان این وجوه، تأویل متشابهات که در آیه 7 سوره آل عمران مطرح شده است مورد اختلاف است به ویژه این مطلب که علم بشر به آن تعلق می‏گیرد یا نه.لذا گروهی از مفسرین «واو»در«و الراسخون فی العلم»را استیناف و گروهی عطف فرض کرده‏اند که در نتیجه دسته اول علم و تأویل متشابهات قرآن را مختص خدای تعالی دانسته و دسته دوم راسخون در علم را نیز در دانستن آن شریک می‏دانند.

آیا علم به تأویل مختص به خدای تعالی است؟

بنا به تصریح قرآن برخی از آیات قرآن را متشابهات تشکیل می‏دهد، چنانکه فرموده: «هو الذی أنزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هنّ امّ الکتاب و اخر متشابهات، فأمّا الذین فی قلوبهم زیغ فیتّبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله و ما یعلم تأویله الاّ اللّه و الراسخون فی العلم یقولون آمنّا به کلّ من عند ربّنا و ما یذّکّر الاّ اولو الالباب».(آل عمران، 7)

از این آیه نکاتی مستفاد است از جمله:

1.قرآن کریم از دو دسته آیات محکمات و متشابهات تشکیل شده است.

2.محکمات و متشابهات از نظر وضوح معنی با یکدیگر متفاوتند.

3.محکمات اساس قرآن و مرجع متشابهات است.

4.آیات متشابه شبهه برانگیز است و بیماردلان و کجروان برای نیل به اهداف خود دست به تأویل آنها می‏زنند.

مفسّرین در باره این که‏«و الرّاسخون فی العلم»عطف بر«اللّه»باشد یا مبتدا، اختلاف‏ کرده‏اند.مرحوم طبرسی ضمن بیان هر دو قول، خود قائل به عطف واو است.و در این خصوص به روایتی از امام باقر(ع)نیز استناد می‏کند.(همو، 2/701)در صورتی که صاحب المیزان«واو» را استیناف گرفته و می‏گوید:از ظاهر حصری که در آیه هست، روشن می‏شود که علم به تأویل مخصوص ذات اقدس باری تعالی است و«واو»در«و الرّاسخون فی العلم»برای استیناف است.و از مقابله‏«فأمّا الذین فی قلوبهم زیغ...»با راسخون در علم، معلوم می‏شود مردم در أخذ کتاب الهی دو دسته‏اند:یک دسته پیروی از متشابهات کرده و دسته دیگر که راسخین در علم اند، چون به متشابه برسند، می‏گویند:«امنّا به کلّ من عند ربّنا».این تفاوت به خاطر اختلاف قلبی آنهاست، یک دسته به خاطر زیغ و اضطراب قلبی متشابهات را دنبال کرده و دسته دیگر به واسطه رسوخ در علم، راه صحیح را می‏پیمایند.علامه ضمنا به سبک قرآن اشاره کرده و می‏نویسد:«روش قرآن در آیات این چنین بوده که هرگاه صفتی را برای جماعتی ذکر کرده که رسول خدا(ص)هم در بین آنان بوده، او را به طور جداگانه در اول به طوری که شایسته مقام او باشد، نام برده است مانند:«امن الرسّول بما انزل الیه من ربّه و المؤمنون».(بقره، 285)، یا: «ثمّ أنزل اللّه سکینته علی رسوله و علی المؤمنین».(توبه، 26)، یا:«لکن الرسول و الذین امنوا...».(توبه، 88)، یا:«و هذا النبیّ و الذین امنوا...».(آل عمران، 68)، و نیز:«یوم لا یخزی اللّه النبیّ و الذین امنوا معه...».(تحریم، 8)

بنا براین اگر جمله«و الراسخون فی العلم»عطف بود و می‏خواست آنان را در علم به تأویل شرکت دهد، بنا بر روش خود، باید چنین می‏فرمود:«و ما یعلم تأویله الاّ اللّه و رسوله و الراسخون فی العلم...».

پس ظاهر آیه، علم به تأویل را مختص ذات اقدس باری تعالی می‏داند.ولی این منافاتی ندارد با این که از ادّله دیگر فهمیده شود که راسخون در علم به تأویل متشابهات آگاه هستند و راه دسترسی به حقایق نهفته در آیات متشابهات برای پویندگان آن باز باشد، و با دلیل دیگر استثنایی بر آن وارد شود چنانکه آیاتی که علم غیب را مختص به خدای تعالی دانسته با آیه‏«فلا یظهر علی غیبه احدا الاّ من ارتضی من رسول...».(جن، 27)استثناء شده است.(همو) آقای معرفت در جواب می‏گوید:

1.بین دو عنوان«و الرّاسخون فی العلم»و«و فی قلوبهم زیغ»هیچ گونه تقابلی نیست بلکه در مقابل کسانی که طبعی آشفته و قلبی واژگون دارند، افرادی هستند که طبعی سالم و دلی آرام دارند و در مقابل دانشمندان و استواران در علم، جاهلان و وازدگان دانش قرار دارند، لذا دو عنوان فوق عدل همدیگر نیستند.

2.و اما درباره این که چرا رسول الله(ص)را از گروه راسخون در علم جدا نساخته است، این مطلب در آیات دیگر هم سابقه دارد، مانند«شهد الله أنّه لا اله الا هو و الملائکه و اولو العلم قائما بالقسط»(آل عمران، 18).در این آیه رسول خدا(ص)قطعا در زمره ارباب علم و شهادت دهندگان به وحدانیت حق تعالی قرار دارد.در صورتی که پس از الله ذکر نشده است.

فخر رازی نیز که طرفدار استیناف است در این زمینه ادله‏ای ارائه می‏کند از جمله:

1.کلمات قبل از این آیه، دلالت می‏کند که تأویل متشابه مذموم است، هنگامی که فرمود: «فأمّا الذین فی قلوبهم زیغ...»، اگر تأویل متشابه جایز بود، خداوند آنان را مذمت نمی‏کرد.

2.خداوند راسخون در علم را مدح کرد به این که می‏گویند ایمان آوردیم و در سوره بقره می‏فرماید:«فأما الذین امنوا فیعلمون انّه الحقّ من ربّهم»(البقره، 26).اگر راسخون به طور تفصیل به تأویل متشابهات عالم بودند، دیگر ایمان به آن شایسته مدح نبود، زیرا هر کسی چیزی را به طور تفصیل بداند، حتما به آن ایمان می‏آورد.

3.اگر«و الراسخون فی العلم»عطف به«الاّ اللّه»باشد، قول خدای تعالی«یقولون امنّا به»، باید ابتدای کلام باشد و این از فصاحت بعید است، بلکه بهتر بود بگوید:«و هم یقولون امنّا به»یا می‏گفت«و یقولون امنّا به».(همو، 7/176 با اندکی تلخیص)

در جواب گفته شده است که:

1.از عبارت«فأما الذین فی قلوبهم زیغ»معلوم می‏شود تأویل مذموم تأویل کسانی است که در دلهایشان میل به کجروی و انحراف است.

2.چنین نیست که هر کس حق را بشناسد تسلیم آن شود، خدای تعالی فرموده:«یعرفون‏ نعمة الله ثم ینکرونها و اکثرهم الکافرون»(النحل، 83)، علاوه بر این مدح بر ایمان از روی بصیرت سزاوارتر است از مدح بر ایمان کورکورانه.(معرفت، التمهید، 3/41)

3.بنا به گفته ابن مالک اگر جمله حالیه با فعل مضارع مثبت آغاز شود بدون«واو»می‏آید و این در قرآن سابقه دارد مانند آیه 7 تا 10 سوره حشر که درباره مصرف غنائم جنگی است، تا آنجا که می‏فرماید:«...و الذین جاؤوا من بعدهم یقولون ربنّا أغفر لنا...»که«یقولون...»جمله حالیه است از«و الذین جاؤوا من بعدهم»که عطف است به ما قبلش و تشریک آنان را با کسانی که اول مهاجرت کردند، در غنائم جنگی می‏رساند.(همانجا، 3/40)

مرحوم طبرسی در تفسیر جوامع الجامع به استناد روایتی از امام باقر(ع)آورده است:«کان رسول اللّه افضل الراسخین فی العلم»، لذا قول به عطف بودن«واو»را ترجیح داده است. وی ضمنا می‏نویسد:«هیچ وقت در بین مفسران قرآن دیده نشده که از بحث درباره آیه‏ای خودداری کنند بلکه دائما برای کشف معانی و اسرار قرآن تلاش کرده‏اند».(همو، 1/160)به همین ترتیب مرحوم سید شریف رضی نیز گفته است:«آنان که«و الراسخون فی العلم»را جمله استینافی گرفته‏اند، در واقع علما را از مرتبه‏ای که استحقاق آن را دارند، پایین آورده‏اند، با این که خداوند به علما راه و روش و نوری اعطا کرده تا در پرتو آن با توفیق الهی تاریکی‏ها را پشت سر نهاده و معارف حقّه الهی را درک کنند».(نقل از همو، 5/4)

مصلحت وجود متشابهات در قرآن از نظر برخی از مفسّران

یکی از ایراداتی که به قرآن کریم وارد کرده‏اند، این است که چرا در قرآن آیات متشابه وجود دارد تا سبب برداشت‏های مختلف گردد و هر کس مطابق مذهب و مرام خود از متشابهات بهره‏برداری کند؟به عبارت دیگر چرا قرآن با یک بیان روشن و دور از تشابه، سخن نگفته تا ماده اختلاف و انحراف را ریشه کن ساخته و جلوی فتنه‏ها را بگیرد؟

به این سؤال مفسّرین به طرق مختلف، پاسخ گفته‏اند که در اینجا چند نمونه بیان می‏شود:

1.مرحوم طبرسی در این باره گفته است:«اگر تمام قرآن محکم بود، چون دسترسی بدان‏ برای مردم سهل و آسان می‏گردید، آنان از استدلال عقلی و دقّت رویگردان شده و در نتیجه راه‏هایی که به معرفت باری تعالی و توحید او منتهی می‏شود، معطل می‏ماند و از این گذشته برتری علمایی که رنج استخراج معانی متشابه را بر خود هموار کرده‏اند، شناخته نمی‏شد».(همو، جوامع الجامع، 1/159)

2.مرحوم شیخ طوسی گفته است:«اگر کسی سؤال کند چرا در قرآن آیات متشابه وجود دارد، در جواب گفته می‏شود برای دقت و توجهی که موجب علم شود، نه تکیه بر خبر بدون دقت نظر و اگر متشابهات نبود فضل علما بر غیر آنها دانسته نمی‏شد...».(همو، 2/396)

3.بیضاوی نیز گفته است:«آیات متشابه برای این است که فضل علما بر دیگران مشخص شده و حرص آنان در سعی و کوشش بر تدبّر و تعمّق که تحصیل علوم متوقف بر آن است، زیادتر گردد، پس با رنج و سختی فراوان به معانی آن دسترسی پیدا کنند».(همو، 2/7)

4.فخر رازی از قول علما درباره فواید متشابهات، وجوهی را ذکر کرده و خود این قول را برگزیده است که:«قرآن کتابی است که عموم مردم اعم از خواص و عوام را دعوت نموده، و عامه مردم غالبا از درک حقایق ناتوانند، مثلا وقتی یکی از عوام در ابتدای امر بشنود که اثبات وجودی مورد نظر است که نه جسم است و نه متحیّز، و نه مشارالیه قرار می‏گیرد، خیال می‏کند چنین چیزی عدم است؛پس بهتر است اول با الفاظی مورد خطاب قرار گیرد که متناسب با ذهنیات او باشد و در عین حال همراه دلایلی باشد که بر آن حقایق والا و عالی دلالت کند.(همو، 7/172)

صاحب تفسیر المیزان ضمن بی‏پایه و اساس شمردن این نظرات، سه مورد دیگر نیز ذکر کرده و به هر سه مورد اشکال وارد کرده است، هر چند که مطلب سوم قابل تأمل است وی می‏نویسد:

1.مشتمل بودن قرآن بر آیات متشابه برای آن است که قلوب مؤمنین مورد آزمایش قرار گیرد و میزان خلوص و خضوع آنان در برابر اوامر الهی معلوم شود، اگر تمام آنچه در قرآن وارد شده برای همگان واضح و روشن و معقول بود، شک و شبهه‏ای برای کسی باقی نمی‏ماند و ایمان داشتن به آن، فاقد خضوع در برابر امر خدا و تسلیم در برابر امر انبیا می‏گردید.

2.اشتمال قرآن بر آیات متشابه سبب می‏شود که عقل به تحقیق و کنجکاوی بپردازد، اگر قرآن همه‏اش از محکمات بود، دیگر عاملی وجود نداشت تا به بحث و تحقیق پرداخته، در نتیجه عقل به خاموشی و نابودی می‏گرایید.

3.پیامبران برای هدایت مردم برانگیخته شده‏اند و در بین آنان عوام و خواص وجود دارند؛ بعضی بسیار با هوش و بعضی کند ذهن، بعضی عالم و بعضی جاهل هستند و پیامبران نمی‏توانند تمام آن معانی عالی را برای آنان به وضوح و روشنی بیان کنند، لذا آنها را به گونه‏ای بیان می‏کنند که خواص آنها را بفهمند و لو به طریق کنایه و اشاره و عوام مأمور شوند به ایمان و تسلیم در برابر آن و تفویض امر آن به خدای تعالی».(همو، 3/56 و 57)

حقیقت امر در متشابهات چیست؟

از آن جایی که تعالیم قرآن برای عموم است، فهم قرآن هم عمومی است.اما عمومی بودن این فهم بدین معنا نیست که همه افراد به طور یکسان از آن بهره‏مند گردند، بلکه هر کس به میزان استعداد و ظرفیت خود از آن بهره می‏گیرد.

در قرآن کریم برای القای معانی عالی، روشی اتخاذ شده که عوام و خواص هر دو گروه از آن بهره بگیرند، بسیاری از معارف در قالب مثل ارائه شده و از راه تمثیل، آن معارف بلند مرتبه تنزّل یافته تا در خور فهم همگان قرار گیرد.در روایتی که از امام حسین(ع)نقل شده چنین آمده: «کتاب اللّه عزّ و جلّ علی أربعة أشیاء:علی العبارة و الاشارة و اللّطائف و الحقائق، فالعبارة للعوام، و الاشارة للخواص و اللّطائف للاولیاء و الحقائق للانبیاء»؛ (مجلسی، 92/20)یعنی:کتاب خداوند عزّ و جل بر چهار چیز است(معارف آن دارای چهار مرتبه است):عبارات و اشارات و لطائف و حقایق، عبارات برای عوام و اشارات برای خواص و لطائف برای اولیاء و حقایق آن برای انبیاء است.ضمنا از آنجایی که بین مردم از نظر درک و فهم اختلاف زیادی وجود دارد، عامه مردم فهم‏شان از محسوسات تجاوز نمی‏کند و از طرف دیگر، کسانی وجود دارند که در اثر ریاضت و تزکیه نفس و مجاهدات علمی فهم‏شان به درجات‏ بالاتری راه یافته که خود همین‏ها هم دارای مراتب و درجاتی هستند، و این موضوع باعث شده که در هنگام القاء معانی درک افراد با یکدیگر مختلف باشد، معلوم است که القاء معانی و فهماندن آن به انسان جز از راه معلومات ذهنی وی میّسر نمی‏گردد و کسی که فقط با محسوسات سر و کار دارد جز از راه حس نمی‏توان به او معانی را القا نمود، اما افرادی هم هستند که فراتر از ادراکات حسی هم ادراکاتی دارند و در مرتبه بالاتری از درک و فهم قرار دارند.با توجه به این که هدایت و راهنمایی دینی عمومیت دارد و مختص افراد و دسته معیّنی نیست و از طرفی افراد انسان در درک معانی و فهم آیات الهی مختلف هستند، خداوند تعالی معهودات ذهنی خود آنان را گرفته و به واسطه مناسبتی که بین آن حقایق عالی و معلومات ذهنی انسان از جهتی وجود دارد، حقایق را بیان می‏کند.(طباطبائی، 3/56، با اندکی تلخیص و اقتباس)

شاید به همین دلیل در قرآن انواع مجاز، کنایه، اشاره، ایهام و...که هر یک نوعی از متشابهات هستند، وجود دارد.

آقای معرفت می‏گوید:یکی از مهمترین عوامل تشابه، دقیق بودن معانی و بالاتر بودن سطح آن از درک عوام است، مانند آیه‏«و ما رمیت اذ رمیت و لکنّ اللّه رمی»(انفال، 17)، که این آیه از تعابیر لطیف و باریکی است که مفهوم آن از دقیق‏ترین مفاهیم اسلامی یعنی بیانگر«امر بین الامرین»در مسأله جبر و اختیار است که ادراک حقیقت آن بر غالب مردم پوشیده است، مگر برای راسخون در علم که ناهمواری‏های کسب معانی را به فضل جهد خویش هموار ساخته‏اند.

(همو، التمهید، 3/9)

و به طور خلاصه می‏توان گفت که وجود متشابهات احتمالا به یکی از علل زیر است:

1.محدودیت الفاظ متداول در بین عربها که برای رفع احتیاجات مادی آنها وضع شده بود، برای بیان معانی کلام خداوند حکیم.به عبارت دیگر محدود بودن کلمات و نامحدود بودن معانی سبب ایجاد تشابه در کلمات قرآن شده است.

2.تفاوت درک و فهم و میزان ظرفیت و استعداد افراد.

3.جاودانگی دین مبین اسلام و کتاب قانون الهی که برای همه زمان‏ها و آیندگان و افرادی‏ که از نظر علمی در مرتبه والایی هستند، نازل شده است.

خواجه عبد الله انصاری گفته:«منه آیات محکمات و اخر متشابهات»، یکی ظاهر و روشن، یکی غامض و مشکل، آن ظاهر جلال شریعت است و این مشکل جمال حقیقت، آن ظاهر برای آن است که عامه خلق به دریافت آن و عمل بدان به ناز و نعمت رسند و این مشکل برای آن است تا خواص خلق به تسلیم و اقرار به آن به راز ولی نعمت رسند و از آنجا که نعمت و ناز است تا آنجا که انس و راز است، بسی نشیب و فراز است، از عزّت آن حال و شرف آن کار، پرده غموض و تشابه از آن برنگرفت تا هر نامحرمی به این کوی قدم ننهد که نه هر کسی شایسته اسرار ملوک است.

رو گرد سراپرده اسرار مگرد

کوشش چه کنی که نیستی اهل نبرد

مردی باید ز هر دو عالم شده فرد

کو جرعه درد دوستان داند خورد

(نقل از میبدی، 2/24)

مراتب وضوح و ابهام در دلالت الفاظ قرآن

از آنجایی که محکمات و متشابهات قرآن از حیث وضوح و عدم وضوح دارای درجات و مراتبی هستند، برای هر یک تقسیماتی ذکر شده که بیان آن خالی از فایده نیست.

الفاظی که در قرآن کریم وارد شده است به اعتبار وضوح آنها در دلالت و عدم وضوح آن، بر دو قسم هستند:

1.واضح الدلاله:و آن الفاظی‏اند که خود به خود روشن و واضح هستند و در فهم مراد و مقصود آن نیازی به چیزی خارج از آن نیست.

2.مبهم الدلاله:و آن الفاظی‏اند که برای فهم بیان مقصود به چیزی خارج از آن نیاز است.

ضمنا الفاظ واضح الدلاله نیز دارای درجات و مراتبی‏اند و از نظر وضوح در یک درجه نیستند.بلکه بعضی از بعض دیگر روشن‏تر و گویاترند.(العک، 325)

اقسام واضح الدلاله(محکمات)

آنچه دلالتش واضح است، شامل ظاهر، نصّ، مفسّر و محکم است و آنچه دلالتش مبهم است، شامل خفی، مشکل، مجمل و متشابه می‏شود.(سرخسی، 163)در این تقسیم ظاهر در مقابل خفی، نصّ در مقابل مشکل، مفسّر در مقابل مجمل و محکم در مقابل متشابه است.

(همانجا)و شرح هر یک به قرار زیر است:

1.ظاهر

ظاهر لفظی است که صرفا با شنیدن، مراد و مقصود از آن دانسته شود و بدون تأمل، آن معنا به ذهن سبقت می‏گیرد، چون در آن معنایی که برایش وضع شده است، ظهور دارد، مانند:«یا ایّها الناس اتّقوا ربّکم»(نساء، 1)یعنی:ای مردم از پروردگار خود بترسید، ی«السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما».(مائده، 38)یعنی:مرد دزد و زن دزد را دست‏هایشان را قطع کنید. که در اصل حکم قطع دست معنا ظاهر است.

در تعریف دیگر:ظاهر لفظی است که با صیغه خود بر معنایش دلالت می‏کند، بدون نیاز بر قرینه خارجی که آن را بیان کند، در حالی که احتمال تخصیص یا تأویل یا قبول نسخ در آن می‏رود.(العک، 328)

2.نصّ

نصّ در لغت به معنای بالا بردن و ظاهر کردن چیزی و تعیین کردن آمده است.(ابن منظور، 6/196)امّا در اصطلاح، لفظی است که به وضوح و روشنی بر حکمی که سیاق کلام به خاطر آن وضع شده دلالت می‏کند و احتمال تخصیص و تأویل هم در آن هست ولی احتمالی ضعیف‏تر از احتمالی که در ظاهر هست، با قبول اصل نسخ در عهد پیامبر(ص):(العک، 329) مانند:آیه‏«احلّ اللّه البیع و حرّم الربا».(بقره، 275)یعنی:خداوند بیع را حلال و ربا را حرام کرده است.که آیه کریمه صراحت دارد در عدم تماثل بیع و ربا از جهت حلیّت و حرمت و سیاق کلام برای بیان همین حکم است.پس از نظر وضوح بر ظاهر برتری دارد چون حلیّت بیع و حرمت ربا از خود کلام خدای تعالی فهمیده می‏شود نه این که از صیغه فهمیده شود.(همانجا، 329)

فرق بین نصّ و ظاهر

اگر حکم مستقیما از کلام متکلّم به دست آید، نصّ است و اگر از صیغه و لفظ فهمیده شود، ظاهر است.مانند«و المطلّقات یتربّصن بأنفسهنّ ثلاثة قروء».(بقره، 228)

آیه کریمه در اصل عدّه نگه داشتن ظاهر است ولی در مدت آن که سه طهر است نصّ می‏باشد.

علاوه بر آنچه گفته شد، گاهی همراه کلام قرینه‏ای ذکر می‏شود که وضوح آن را بیشتر می‏کند و اگر آن قرینه نمی‏بود احتمال معنای دیگری می‏رفت.مانند«و لا أن تنکحوا ازواجه من بعده أبدا»(احزاب، 53)که«أبدا»قرینه بر وضوح بیشتر است.(همانجا، 329)

مفسّر(مبیّن)

در اصول سرخسی مفسّر چنین تعریف شده«فهو اسم للمکشوف الذی یعرف المراد مکشوفا علی وجه لا یبقی معه احتمال التأویل فیکون فوق الظاهر و النص»؛(همانجا، 163) مفسّر اسمی است برای کلامی که در آن پرده از وجه مراد برداشته شده به گونه‏ای که احتمال تأویل به هیچ وجه در آن نمی‏رود و لذا از ظاهر و نصّ روشن‏تر است.مانند:«فسجد الملائکة کلّهم اجمعون».(حجر، 30)در این آیه اسم ملائکه عام است ولی احتمال خصوص در آن می‏رود، یعنی ممکن است احتمال داده شود بعضی از ملائکه سجده کردند، ولی«کلّهم اجمعون» این احتمال را از بین می‏برد.پس حکم مفسر قوی‏تر از حکم نصّ و ظاهر است، چون در نصّ و ظاهر احتمال تأویل و تخصیص هست، ولی در مفسّر چنین احتمالی نیست، گرچه احتمال نسخ در عهد پیامبر در آن می‏رود.(سرخسی، 163 و العک، 333)بزدوی گفته:«مفسّر وضوحش بیشتر از نصّ است، زیرا لفظی است که بیان قاطع به آن ملحق گردیده، لذا باب تأویل و تخصیص را سد نموده است.(نقل از العک، 333)مانند:«الزّانیة و الزّانی فاجلدوا کلّ واحد منهما مائة جلدة».(نور، 1)یا:«و الذین یرمون المحصنات ثمّ لم یأتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة».(نور، 4)

هر یک از الفاظ«مائة و ثمانین»عدد، هستند و عدد احتمال زیاده و نقصان در آن نیست پس این‏ها مفسّر هستند، لذا دلالت دو آیه در وجوب اقامه حد در قذف، 80 تازیانه و در زنا، 100 تازیانه قطعی است و احتمال تأویل و تخصیص در آن نیست.

اقسام تبیین

آیات قرآن کریم، بعضی فی نفسه بیّن هستند و احتیاجی به بیان ندارند، مانند:«قد افلح المؤمنون»(مؤمنون، 1)و«انّ المسلمین و المسلمات...»(احزاب، 35)

دسته‏ای دیگر از آیات قرآن خود به خود دارای معانی روشنی نیستند و نیازمند بیان و تفسیراند که بیان آن به چند طریق ممکن است:

1.بیان متصل باشد و همراه خود آیه ذکر شود، مانند:«و کلوا و اشربوا حتّی یتبیّن لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر».(بقره، 187)که«من الفجر»بیان است برای «خیط ابیض»و«خیط أسود»و مقصود تمیز و تشخیص طلوع فجر است.(زرکشی، 2/200)

و نیز مانند آیه«اللّه الصمد»که در بیان آن فرمود:«لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد».

و نیز آیه‏«انّ الانسان خلق هلوعا...»، (معارج، 19)که در تفسیر«هلوعا»گفته است:«اذا مسّه الشرّ جزوعا و اذا مسّه الخیر منوعا».(معارج، 20، 21)یعنی:هنگامی که شر به او می‏رسد، بی‏تاب است و چون خیر به او می‏رسد بازدارنده است.

2.بیان منفصل باشد و در آیه دیگر آمده باشد مانند:«الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم...».(انعام، 82)که گفته‏اند بعد از نزول این آیه، بعضی خیلی ناراحت شدند و پرسیدند کدام یک از ما بر خود ستم نکرده‏ایم؟پیامبر فرمود:مقصود از ظلم، در اینجا شرک است، آیا نشنیدید سخنان لقمان را که به پسرش گفت:«یا بنیّ لا تشرک باللّه انّ الشرک لظلم عظیم». (لقمان، 13)و نیز آیه‏«وجوه یومئذ ناضرة، الی ربّها ناظرة»، (القیمه، 22، 23)که ظاهرا دلالت بر جواز رؤیت می‏کند امّا آیه‏«لا تدرکه الابصار»، (انعام، 103)آن را تفسیر می‏کند. (زرکشی، 2/201 تا 235 با تلخیص)

3.بیان منفصل در سنّت، مانند بسیاری از احکام طهارت، صلوة، زکات، روزه، حج، و...که کیفیت و نحوه انجام و اجزاء و شرایط آن در قرآن بیان نشده و سنّت پیامبر بیان آنهاست، مانند: «اقیموا الصلوة»(نور، 56، البقره، 43، 83، 110)و«آتوا الزکاة»(همان آیات)و«و للّه علی الناس حجّ البیت...»(آل عمران، 97)و«کتب علیکم الصیام»(بقره، 183)و«فمن شهد منکم الشهر فلیصمه».(بقره، 185)که پیامبر در تبیین آنها فرموده است:«صلّوا کما رأیتمونی اصلی»و«خذوا عنّی مناسککم»و امثال آن.

پس الفاظ صلوة، زکاة، حج و صوم، در آیات مزبور که از معانی لغوی به معانی شرعی نقل شده و دارای معنای خاصی گردیده‏اند، در آیات کریمه قرآن-از جهت احکام آنها-به طور مجمل بیان شده و رسول خدا(ص)با افعال و اقوالش آنها را بیان و تفسیر نموده است.(العک، 322) همچنین تمام مجملات قرآن، یا با آیه یا با سنّت پیامبر، بیان و روشن و واضح گردیده‏اند، چرا که خداوند فرموده است:«و انزلنا الیک الذکر لتبیّن للنّاس ما نزّل الیهم...»(نحل، 44)

\*چند نکته درباره اجمال و تبیین

1.اجمال و تبیین نسبت به کسی صحیح است که از«وضع»آگاهی داشته باشد و زبان مورد نظر را بداند و اگر کسی جاهل به وضع باشد و نداند الفاظ مورد نظر برای کدام یک از معانی وضع شده‏اند، این ندانستن سبب اجمال نمی‏شود.(بجنوردی، 216)

2.اجمال و تبیین از معانی اضافی هستند نه از معانی حقیقی، ممکن است کلام یا لفظی نزد یک فرد مجمل باشد و همان کلام نزد شخص دیگری مبیّن، بنابراین نسبت به اشخاص و مکان‏ها و زمان‏ها فرق می‏کند.(همان)

به علاوه چه بسا کلامی از یک بعد مبیّن باشد و از بعد دیگر مجمل، مثلا صلوة در«اقیموا الصلوة»از نظر حکم تکلیفی، ظهور در وجوب دارد، ولی از حیث احکام فرعی و اجزاء و شرایط، مجمل است.

4.محکم

محکم آیه‏ای است که نه احتمال تأویل در آن می‏رود و نه نسخ و تبدیل. (سرخسی، 1/165)مانند«انّ اللّه بکلّ شی‏ء علیم».(عنکبوت، 62)

در نصوص محکم قرآنی احتمال معنای دیگری نمی‏رود که بتوان آن را تأویل کرد، اگر عام باشد، احتمال اراده خاص بودن در آن نیست و اگر خاص باشد، احتمال اراده عام در آن نمی‏رود، زیرا کلامی است که مقصود از آن واضح و روشن است و احتمال غیر آن نمی‏رود.(العک، 335)

انواع محکم

1.محکم در اصول دین، همچون ایمان به خدای تعالی و وحدانیت او مانند:«فامنوا باللّه».(آل عمران، 179)، یا:«انّما اللّه اله واحد».(نساء، 171)محکمات مصادیق متعددی دارند که اهم آنها به قرار زیر است.

الوهیت و ربوبیت خداوند مانند:«انّ ربّکم اللّه الذی خلق السموات و الارض». (اعراف، 54)

ایمان به پیامبران مانند:«فامنوا باللّه و رسله».(نساء، 171).«و الذین امنوا باللّه و رسله اولئک هم الصدیقون».(الحدید، 19)

ایمان به کتب آسمانی مانند:«فامنوا باللّه و رسوله و النّور الذی أنزلنا...».(تغابن، 8) یا:«و الذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک».(بقره، 4)

ایمان به روز قیامت مانند:«یؤمنون باللّه و الیوم الاخر».(آل عمران، 114)یا: «و بالاخرة هم یوقنون».(بقره، 4)

ایمان به ملائکه مانند:«الحمد للّه فاطر السموات و الارض جاعل الملائکة رسلا». (فاطر، 1).یا:«کلّ آمن باللّه و ملائکته و کتبه و رسله».(البقره، 285)

2.آیاتی که درباره فضایل اخلاقی و صفات کریمه همچون عدل، صدق، امانت، احسان، وفای به عهد، نیکی به والدین و صله رحم و مانند آن باشد، مانند سفارش به:

عدل مثل:«و اذا حکمتم بین الناس أن تحکموا بالعدل».(النساء، 58)،

صداقت مانند:«قال اللّه هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم».(المائده، 119)یا:«لیجزی اللّه الصّادقین بصدقهم».(احزاب، 24)

امانت مانند:«انّ اللّه یأمرکم بالعدل أن تؤدّو الامانات الی اهلها».(النساء، 58)یا: «فان أمن بعضکم بعضا فلیؤدّ الذی اوتمن أمانته»(البقره، 283)

احسان مانند:«انّ اللّه یأمرکم بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی».(النّحل، 90)

وفای به عهد مانند:«بلی من اوفی بعهده و اتّقی فانّ اللّه یحبّ المتّقین».

(آل عمران:76)و نیز:«یا ایّها الذین امنوا اوفوا بالعقود».(المائده، 1)

احسان به والدین مانند:«لا تعبدون الاّ اللّه و بالوالدین احسانا».(البقره، 83)

صله رحم مانند:«فهل عسیتم ان تولّیتم أن تفسدوا فی الارض و تقطّعوا ارحامکم». (محمد، 22)

3.آیاتی که در بردارنده حکم است، بعضی«آیات الاحکام»که در آنها گاهی حکم به صورت کلّی بیان شده و گاهی به صورت جزئی ولی دوام در آنها تصریح شده است.(العک، 335)که تعدادی از آنها قبلا ذکر شد.

مبهم الدلاله

مبهم الدلاله شامل خفی، مشکل، مجمل و متشابه می‏شود.

مقصود از مبهم در اینجا لفظی است که دلالتش بر حکم واضح نباشد و این خفاء و عدم روشنی یا ذاتی است و یا به سبب عارضی است خارج از لفظ و صیغه، پس فهم مراد و مقصود از آن موقوف است بر یک چیز خارجی و چه بسا با اجتهاد این ابهام زائل شود.(العک، 344)

برای مبهم نیز اقسام و مراتبی قائل شده‏اند، که به ترتیب ذکر می‏شود.

1.خفی

خفی را مقابل ظاهر دانسته‏اند، سرخسی گفته:«خفی اسم است برای آنچه معنایش مشتبه است و مقصود آن مخفی است و این خفا به خاطر امری است که عارض بر صیغه گردیده است».

(همو، 1/176)مانند:«و السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما».(المائده، 38)، در این آیه «السارق»ظاهر است در دزد، ولی آیا شامل جیب بر یا کفن دزد و...هم می‏شود؟دلالتش خفی و مورد اختلاف است.(همو، 1/176)

اصولیون شیعه در این آیه اختلاف کرده‏اند در اجمال و یا عدم اجمال، در الفاظ«قطع»و «ید»، در«قطع»اختلاف است که آیا مقصود بریدن است یا مجروح کردن و در«ید»نیز اختلاف کرده‏اند، زیرا دست به کل عضو از کتف تا سر انگشتان گفته می‏شود، به قسمتی از دست نیز«ید» قابل اطلاق است.حال چه قسمت از آن مقصود است؟(مظفر، 1/197).

2.مشکل

مشکل را مقابل نصّ دانسته‏اند؛مشکل اسم است برای آنچه مراد از آن مشتبه باشد، مشکل از خفی مشتبه‏تر است و مراد از آن دانسته نمی‏شود مگر با دلیل معتبر، ولی خفی با تأمل در صیغه چه بسا مراد از آن دانسته شود، پس مشکل لفظی است که مقصود از آن دانسته نمی‏شود مگر با دلیل جداگانه‏ای که آن را روشن کند.(سرخسی، 1/178)

مثال‏هایی برای مشکل آورده‏اند از جمله:«قواریرا من فضّة».(الانسان، 16)یعنی: کوزه‏هایی بلورین از نقره(نقره فام)«مشکل»در اینجا این است که ظرفهایی از شیشه باشد و از نقره چون این دو با هم منافات دارند زیرا در ظرفهای شیشه‏ای محتوای ظرف از پشت آن پیداست ولی در ظرفهای نقره‏ای خلاف این است، چگونه می‏تواند«قاروره»که ظرف شیشه‏ای است از نقره باشد، ولی با تأمل معلوم می‏شود که ظرفهایی است از شیشه که در صافی مانند نقره است.(العک، 347)

در تفسیر شبّر آمده است:«قواریرا من فضّة»؛ای جامعة الصفاء الزجاج و بیاض الفضة فیری باطنها من ظاهرها.(همانجا، 865)یعنی:ظرفهایی بلورین نقره فام یعنی ظروفی که صفای شیشه و سفیدی و درخشندگی نقره را یکجا دارد و درون آن از بیرونش دیده می‏شود.

3.مجمل

سرخسی گفته است:مجمل ضد مفسّر است و از«جمله»گرفته شده و آن لفظی است که‏ مراد از آن دانسته نمی‏شود مگر با استفسار از مجمل و بیانی که آن را تفسیر کند.به گفته او لفظ مجمل ابهام بیشتری از مشکل دارد، زیرا در مشکل مقصود قائم است و احتیاج به تمیز و تشخیص دارد، ولی مقصود در مجمل غیر قائم است ولکن گمان می‏شود که مراد روشن است به علاوه مجمل باید با دلیلی جدای از آن دانسته شود.(سرخسی، 1/178)

«بزودی»در تعریف مجمل گفته است:«هو ما ازدحمت فیه المعانی، و اشتبه المراد منه اشتباها لا یدرک بنفس العبارة بل بالرجوع الی الاستفسار ثمّ الطلب ثمّ التأمل».(نقل از العک، 352)مجمل لفظی است که تعدادی معانی در آن جمع شده و مراد از آن مشتبه گردیده است، به طوری که با خود عبارت مراد از آن دانسته نمی‏شود مگر با استفسار و طلب و دقت نظر، مجمل بر سه قسم است:

1.معنای لغوی آن قبل از تفسیر معلوم نیست؛پس با رجوع به منابع ذی صلاح، معنای آن دانسته می‏شود مانند لغت«هلوع»که اگر آیه بعد، آن را تفسیر نکنند خود لغت معنایش روشن نیست.

2.معنای آن معلوم است، ولی دارای چند معنی است که مقصود یکی از آنها است که با استفسار و طلب از کتاب و سنّت معلوم می‏شود.

3.معنای لغوی آن معلوم است ولی مراد معلوم نیست، مانند الفاظی که در شرع معنای اصطلاحی خاص خود را دارند مثل ربا، صلوة، زکاة و...که برای بیان آنها حتما باید به صاحب شرع رجوع شود.(همانجا)

\*اسباب اجمال

برای اجمال لفظ سبب‏های بسیاری شمرده‏اند از جمله:اشتراک لفظ، مردّد بودن مرجع ضمیر در کلام، اختلاف در محل وقف و ابتدا، غرابت لفظ، عدم کثرت استعمال در زمان ما و تقدیم و تأخیر در نظام کلمات(مثالها را بنگرید در زرکشی 2/230 الی 232، مظفّر، 1/196)

4.متشابه

درباره متشابه به تفصیل سخن گفته شد در اینجا تعریفی که سرخسی(1/178)برای متشابه آورده ذکر می‏شود:«متشابه اسمی است برای آنچه از دانستن مراد آن قطع امید شده است، همچون حروف مقطّعه.چنانکه خدای تعالی فرموده:«و ما یعلم تأویله الاّ اللّه...».(آل عمران، 7)

و نیز گفته‏اند(العک، 178)متشابه بر دو قسم است:متشابه در لفظ و متشابه در مفهوم.

متشابه در لفظ، مثل حروف مقطّعه اوایل سوره‏ها و متشابه در مفهوم که معنای آن دانسته می‏شود و مراد خداوند تعالی از آن معلوم نیست.مانند«الرحمن علی العرش استوی». (طه، 5)و ی«و یبقی وجه ربّک ذو الجلال و الاکرام».(الرحمن، 27)

بحثی پیرامون حروف مقطّعه

حروف مقطّعه که در ابتدای 29 سوره از سوره‏های قرآن به صورت یک حرف یا چند حرف از حروف الفبا آمده است، مجموعا 78 حرف است که با حذف مکررات 14 حرف می‏شود، یعنی نصف حروف هجاء که 28 حرف است، این حروف اگر چه کنار هم چیده شده‏اند، اما کلمه‏ای را تشکیل نداده‏اند، برای همین در قرائت جدای از هم خوانده می‏شود.این چهارده حروف عبارتند از:(أ، ح، ر، س، ص، ط، ع، ق، ک، ل، م، ن، ه)که فیض کاشانی از آن جمله «صراط علیّ حق نمسکه»را ساخته است(همو، 1/58)و بدرالدین زرکشی گفته از ترکیب این حروف می‏توان جمله«نص حکیم قاطع له سر»را ساخت.(همو، 1/216)

آیا حروف مقطّعه از متشابهات است؟

حروف مقطّعه که در آغاز برخی از سور قرآن قرار دارد، پیوسته مورد توجه مفسران بوده و از صدر اسلام تاکنون همواره اهتمام مفسران را به خود مشغول داشته است، و علاوه بر آنچه در کتب تفسیر آمده، کتاب‏های مستقلی هم برای پرده برداری از اسرار این حروف نوشته شده است و متجاوز از 20 قول در تفسیر آن ابراز داشته‏اند. (1) از جمله این آرا این است:

حروف مقطّعه از متشابهاتی است که علم آن مخصوص خدای سبحان است و درک آن برای غیر از او ممکن نیست.(طبرسی، جوامع الجامع، 1/11)

مرحوم فیض کاشانی گفته است:حروف مقطّعه اسراری است بین خدا و پیامبر و ائمه علیهم السلام و رموزی است که افهام غیر از پیامبر و راسخین در علم از ذریّه او خواسته نشده است.(همو، 1/57)

سیوطی گفته است:از اقسام متشابه فواتح سور است و آن اسراری است که جز خدای تعالی کسی نمی‏داند.(2/308)

امّا صاحب المیزان درباره محکم و متشابه و به تبع آن حروف مقطّعه نظر خاصی متفاوت از نظرات سایر مفسّرین دارد، وی در ردّ این نظر که حروف مقطّعه و فواتح سور از متشابهات هستند، بیان می‏دارد:محکم بودن و متشابه بودن از صفات آیاتی است که الفاظ آن بر معنایش دلالت دارد ولی به دلایلی نمی‏توان معنای مراد را به دست آورد لذا به آن متشابه گفته می‏شود و نیز تأویل، معنا کردن لفظ نیست بلکه عبارت است از حقایق واقعی که مضامین بیانات قرآنی از آن حقایق سرچشمه گرفته خواه محکم باشد و خواه متشابه، بنابراین حروف مقطّعه قرآن از متشابهات نیست زیرا مدلول لفظی ندارند و معانی آن هم از باب تأویل نمی‏باشد. (همو، 18/7 و 8)

یکی از علما معاصر به تبع صاحب المیزان می‏نویسد:حروف مقطّعه قرآن را نمی‏توان از متشابهات به شمار آورد، زیرا متشابه لفظی است که می‏تواند دلالت بر معنایی روشن داشته باشد یا می‏توان از آن معنایی را استظهار کرد، لیکن باطل حقّ نما است و پیروی از آن فتنه انگیز است و یا دلالت دارد بر چند معنا، ولی مراد خدای تعالی از بین آن معانی معین و مشخص (1)-از جمله بنگرید به مجمع البیان طبرسی، ج 1، ص 112 و 113، التبیان شیخ طوسی، ج 1، ص 47 تا 50، تفسیر کبیر فخر رازی، ج 2، ص 5 تا 11 و سیوطی، الاتقان، ج 2، ص 308 و 309.

نیست و واقعیت امر در آن مشتبه است، ولی حروف مقطّعه چنین نیست، و معنای این حروف روشن نمی‏باشد، به عبارت دیگر لفظ گاهی در یک معنای واضح و روشنی ظهور دارد، ولی گاهی محتمل بین چند معناست و مراد واقعی متکلّم معلوم نیست، ولی حروف مقطّعه چون مدلولش روشن نیست و اصولا ظهور در معنای خاصی ندارد، لذا شبهه برانگیز نیست تا متشابه باشد.(جوادی آملی، 2/69 تا 72 با تخلیص)

اما نظر یاد شده اشکالاتی دارد به این صورت که:

اولا، روایاتی از ائمه علیهم السلام دلالت دارد بر این که این حروف از متشابهات قرآن هستند.مانند روایتی که از ابن عباس نقل شده:«متشابهات آیاتی است که بر یهود مشتبه شد و آن اسماء و حروف هجاء است(حروف مقطّعه)، زیرا یهودیان می‏خواستند با حساب جمّل مدت بقاء و عمر امت مسلمان را از روی این حروف استخراج نمایند و امر بر آنان مشتبه شد. (نقل از طباطبایی، 3/32)

در بعضی از تفاسیر معتبر روایاتی آمده است که بر مبنای آن حروف مقطّعه از متشابهاتی است که تأویل آن را کسی مگر خدای تعالی نمی‏داند.(طوسی، 1/48، طبرسی، جوامع الجامع، 1/11 و فیض کاشانی 1/57)

ثانیا، اقوال مختلفی که در معنا و مراد این حروف ذکر شده، دلالت می‏کند که این حروف از متشابهات هستند.

ثالثا، این حروف در قرآن مجید از آیات شمرده شده‏اند و لذا می‏بینیم این حروف در فواتح سور مانند«الم»، «حم»و نظایر آن، یک آیه و در«حم(1)، عسق(2)»(شوری)دو آیه محسوب شده است، و چنانکه معلوم است آیات به طور کلی بر دو دسته محکمات و متشابهات تقسیم شده‏اند و قسم سومی برای آن متصور نیست، این حروف قطعا از محکمات نیست، پس از متشابهات است، منتهی چنانکه گفته شده متشابهات هم اقسامی دارد، بعضی با ارجاع به محکمات، مقصود از آن معلوم می‏شود.و بعضی با تدبر و تأمل روشن می‏شود و بعضی علمش مختص به خدای تعالی و پیامبر و اولیاء او است.

منابع

1.ابن منظور، ابو الفضل جمال الدین مکرم، لسان العرب، دار الفکر بیروت، 1997 م.

2.بجنوردی، سید محمد موسوی، علم اصول، عروج، 1379 ه.ق.

3.بیضاوی، قاضی ناصر الدین، انوار التنزیل و اسرار التأویل، دار الفکر بیروت، 1420 ه.ق، 2000 م.

4.جوادی آملی، عبد الله، تسنیم، نشر اسراء، 1379، ه.ش.

5.رازی، جمال الدین شیخ ابو الفتوح، روح الجنان و روح الجنان، اسلامیه، 1352 ه.ش.

6.راغب اصفهانی، ابو القاسم حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، مرتضوی، 1375 ه.ش.

7.رضی، سید شریف، حقایق التأویل فی متشابه التنزیل، نجف، 1355 ه.ق، 1936 م.

8.زرکشی، بدرالدین محمد بن عبد الله، البرهان فی علوم القرآن، دار الفکر بیروت، 1421 ه.ق.

9.سرخسی، ابوبکر محمد بن احمد بن ابی سهل، اصول سرخسی، دار الکتب العربی، حیدر آباد هند، 1372 ه.ق.

10.شبر، سید عبد الله، اصول الاصلیه و قواعد الشرعیه، مکتبة المفید، قم، 1404 ه.ق.

11.شبّر، سید عبد الله، تفسیر القرآن الکریم، اسوه، 1414 ه.ق.

12.سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، دار الفکر بیروت، 1420 ه.ق.

13.طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، اسماعیلیان، 1393 ه.ق.

14.طبرسی، فضل بن الحسن، مجمع البیان لعلوم القرآن، دار المعرفة، بیروت، 1406 ه.ق، 1986 م.

15.طبرسی، فضل بن الحسن، جوامع الجامع، دانشگاه تهران، 1371 ه.ش.

16.طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، مرتضوی، 1365 ه.ش.

17.طوسی(شیخ طوسی)، ابو جعفر محمد بن الحسن، التبیان الجامع لعلوم القرآن، مکتب الاعلام الاسلامی، 1409 ه.ق.

18.العک، عبد الرحمن، شیخ خالد، اصول التفسیر و قواعده، دار النفائس، بیروت، 1406 ه.ق.

19.عیاشی، ابو النضر محمد بن مسعود بن عیاش، تفسیر عیاشی، علمیه اسلامیه، 1380 ه.ق.

20.فخر رازی، مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‏تا.

21.فیض کاشانی، محمد بن مرتضی(محسن)، الصافی فی تفسیر القرآن، اسلامیه، 1336 ه.ش.

22.قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، دار الکتب الاسلامیه، 1375 ه.ش.

23.مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، اسلامیه، 1398 ه.ق.

24.مظفر، محمد رضا، اصول الفقه، جهان، 1386 ه.ق.

25.معرفت، محمد هادی، التمهید فی علوم القرآن، مؤسسه نشر اسلامی، 1416 ه.ق.

26.معرفت، محمد هادی، علوم قرآنی، سمت، 1379 ه.ش.